

چرا جنسیت کار است؟

سیلویا فدریچی

ترجمه: طلعه حسینی

جنسیت همان خلاصی از انضباط فرآیند کار است که به ما داده می‌شود. متمم ضروری روزمرگی و انضباط خشک هفته‌ی کاری است. مجوزی است برای «طبیعی‌بودن» و «سخت‌نگرفتن» که در نتیجه‌ی آن ما می‌توانیم روز دوشنبه سرحال‌تر سر کارمان برگردیم. «شنبه شب» هجوم امر «خودانگیخته» و امر غیرعقلانی به عقلانیت نظم سرمایه‌دارانه‌ی زندگی ما است. قرار است غرامت برای کار باشد و به صورت ایدئولوژیک در مقام «دیگری» کار به ما قبولانده شده است: فضایی از آزادی که در آن لابد می‌توانیم خود حقیقی‌مان باشیم؛ امکانی برای روابط صمیمانه و «تاب» در جهانی از روابط اجتماعی که در آن دائماً مجبور به واپس‌زنی، موکول‌کردن، معوق‌کردن و پنهان‌کردن آن چیزی هستیم که به آن میل می‌ورزیم، حتا از خودمان.

این وعده‌ای است که داده شده اما آنچه واقعاً نصیب ما می‌شود بسیار دور از انتظاراتمان است. همانطور که نمی‌توانیم صرفاً با درآوردن لباس‌هایمان به طبیعت بازگردیم، نمی‌توانیم صرفاً به این خاطر که زمان عشق‌ورزی است، «خودمان» شویم. حال که زمان‌بندی، شرایط و میزان انرژی موجود برای عشق خارج از کنترل ما است، خودانگیختگی اندکی ممکن است. پس از یک هفته کار، بدن‌ها و احساساتمان کراخت هستند و نمی‌توانیم آن‌ها را مثل ماشین روشن کنیم. اما زمانی که «سخت نمی‌گیریم» آنچه بیرون می‌زند، اغلب سرخوردگی و خشونت واپس‌زده‌مان است و نه خود پنهانیمان که آماده است تا در تخت دوباره متولد شود.

گذشته از دیگر مسائل، ما همواره از کذب‌بودن این خودانگیختگی آگاهییم. فارغ از آنکه چندبار در تخت فریاد و آه‌وناله می‌کنیم یا اعمال اروتیک انجام می‌دهیم، می‌دانیم که یک پرائنز است و فردا هردوی ما به لباس‌های متمدنمان بازخواهیم گشت (همچنان که برای کار حاضر می‌شویم با هم قهوه می‌نوشیم). هرچه بیشتر بدانیم این پرائنزی است که بقیه‌ی روز یا هفته آن را انکار خواهد کرد، برایمان دشوارتر خواهد شد تا تلاش کنیم به «وحشی»¹

¹ Savage

تبدیل شویم و «همه چیز را فراموش کنیم». و نمی‌توانیم از احساس ناراحتی اجتناب کنیم. این احساس مشابه غذایی است که حین لخت‌شدن، با علم به اینکه عشق‌ورزی خواهیم کرد، تجربه می‌کنیم؛ عذاب صبح روز بعد، هنگامی که به همین زودی مشغول تثبیت دوباره‌ی فاصله‌ها هستیم؛ (نهایتاً) عذاب تظاهر به آنکه از آن‌چه در باقی روز هستیم کاملاً متفاوتیم. این گذار مخصوصاً برای زنان دردناک است؛ به نظر می‌رسد مردان در این کار ماهر هستند، شاید چون در معرض سختگیری شدیدتری در کارشان قرار دارند. زنان همواره در عجبند که چگونه ممکن است پس از یک نمایش پرشور شبانه، «مرد» توانسته به همین زودی در دنیایی متفاوت بیدار شود، آنقدر دور که حتا بعضاً برقراری دوباره‌ی رابطه‌ای جسمانی با او دشوار می‌شود. در هر صورت همواره این زن است که از خصلت اسکیزوفرنیک روابط جنسی بیشترین رنج را می‌برد، نه فقط چون ما در پایان روز وظایف و نگرانی‌های بیشتری بر دوش خود احساس می‌کنیم، بلکه چون موظف نیز هستیم تجربه‌ی جنسی را برای مرد لذت‌بخش بسازیم. به همین خاطر است که معمولاً زنان نسبت به مردان به لحاظ جنسی کمتر پذیرا هستند. سکس برای ما کار است، نوعی وظیفه. وظیفه‌ی لذت‌بخشی آنچنان در جنسیت‌مان رسوخ کرده است که یاد گرفته‌ایم از لذت‌بخشی، از تحریک و تهییج مردان، کسب لذت کنیم.

از آنجا که از ما توقع می‌رود نوعی خلاصی [از کار] را محقق کنیم، به ناچار ابژه‌ای می‌شویم که مردان خشونت واپس‌زده‌شان را در آن تخلیه می‌کنند. به ما تجاوز شده است، هم در تخت‌هایمان و هم در خیابان‌ها، دقیقاً به این علت که ما را جوری پدید آورده‌اند که فراهم‌کننده‌ی خشنودی جنسی باشیم، سوپاپ اطمینانی برای هر چیزی که در زندگی یک مرد برخلاف خواست اوست، و به مردان همواره اجازه داده شده است اگر انتظارات این نقش را برآورده نکنیم، علی‌الخصوص زمانی که از عرضه‌ی آن سر باز زنیم، خشم‌شان را متوجه ما کنند.

تقسیم‌بندی تنها یک جنبه از مثله‌کردن جنسیت‌مان است. انقیاد جنسیت‌مان برای بازتولید نیروی کار به این معنا است که دگرجنس‌خواهی به عنوان تنها رفتار جنسی مقبول به ما تحمیل شده است. واقعیت این است که هر ارتباط نابی، محتوایی جنسی دارد، زیرا بدن‌ها و احساساتمان از هم جدایی‌ناپذیرند و ما همیشه در تمام سطوح ارتباط برقرار می‌کنیم. اما تماس جنسی با زنان [برای زنان] قدغن است زیرا در اخلاق بورژوایی هرچیزی که غیرمولد باشد مستهجن، غیرطبیعی و منحرف است. این مسئله به معنی تحمیل نوعی شرایط اسکیزوفرنیک حقیقی بر ما است، زیرا در عنفوان زندگی‌مان باید بیاموزیم که خطی بکشیم میان مردمی که می‌توانیم عاشقشان باشیم و مردمی که فقط با آن‌ها صحبت می‌کنیم، آن‌ها که می‌توانیم بدنمان را در اختیارشان بگذاریم

و آن‌هایی که تنها می‌توانیم «روح» خود را به آن‌ها عرضه کنیم، میان معشوقه‌های مان و دوستان مان. نتیجه آن است که ما برای دوستان مؤنث مان روح‌های بدون بدن و برای معشوقه‌های مذکرمان گوشت بدون روح هستیم. این تقسیم‌بندی برحسب اینکه از نقطه نظر تولید ما چه چیزی را بر بدن‌ها و احساسات مان می‌پذیریم یا نمی‌پذیریم، یعنی قسمت‌های «تمیز» که برای نمایش حاضر هستند و قسمت‌های «کثیف» و «خصوصی» که تنها می‌توانند در بستر زناشویی هویدا شوند (و از این رهگذر تمیز شوند)، نه تنها ما را از سایر زنان بلکه از خودمان نیز جدا می‌کند.

همین نگرانی برای تولید خواستار آن شده است که جنسیت، به خصوص در زنان، محدود به دوره‌های مشخصی از زندگی ما شود. جنسیت در کودکان و نوجوان و نیز در زنان مسن واپس زده می‌شود. بنابراین سال‌هایی که ما اجازه داریم به لحاظ جنسی فعال باشیم، همان سال‌هایی است که در آن‌ها از همه بیشتر زیر فشار کار هستیم، زمانی که لذت‌بردن از مواجهات جنسی مان به عمل برجسته‌ای بدل می‌شود.

اما دلیل اصلی آنکه چرا نمی‌توانیم از لذتی سرخوش باشیم که جنسیت می‌تواند فراهم کند، این است که برای زنان سکس کار/است. عرضه‌ی لذت به مرد بخش ضروری چیزی است که از هر زنی انتظار می‌رود.

آزادی جنسی کمکی نمی‌کند. قطعاً این مسئله مهم است که اگر «وفادار نباشیم» یا اگر کاشف به عمل آید که «باکره» نیستیم، سنگسار نمی‌شویم. اما «آزادی جنسی» کارمان را شدت بخشیده است. در گذشته فقط از ما توقع می‌رفت که فرزندان را بزرگ کنیم. اکنون از ما توقع می‌رود شغلی مزدی داشته باشیم، همچنان خانه را تمیز کنیم و فرزندانمان داشته باشیم و در انتهای یک روز بسیار پرکار آماده باشیم تا روی تخت بپریم و به لحاظ جنسی اغواگر باشیم. برای زنان حق داشتن سکس همان وظیفه‌ی سکس کردن و لذت‌بردن از آن است (چیزی که از اکثر مشاغل انتظار نمی‌رود) و این حاکی از آن است که چرا در سال‌های اخیر تحقیقات متعددی صورت گرفته است که چه قسمتی از بدنمان، واژن یا کلیتوریس، به لحاظ جنسی مولدتر هستند.

اما جنسیت مان، چه در فرم آزاد و چه در فرم واپس‌زده‌تر آن، هنوز تحت کنترل است. قانون، پزشکی و وابستگی اقتصادی مان به مردان، همگی تضمین‌گر آن هستند که اگرچه قوانین تا حدی سست‌تر شده‌اند، خودانگیختگی از زندگی جنسی مان کنار گذاشته شده است. واپس‌زنی جنسی در خانواده یکی از کارکردهای آن کنترل است. از این لحاظ، پدران، برادران، شوهران و پانداها همگی همچون مأموران دولتی عمل کرده‌اند تا بر کار جنسی مان نظارت کنند و مطمئن شوند که ما خدمات جنسی را مطابق هنجارهای مولد مستقر و تأییدشده از سوی اجتماع ارائه می‌دهیم.

وابستگی اقتصادی فرم نهایی کنترل بر جنسیت‌مان است. به همین دلیل است که کار جنسی هنوز یکی از اصلی‌ترین مشغولیت‌های زنان است و فاحشگی هر برخورد جنسی را برجسته می‌کند. تحت چنین شرایطی هیچ خودانگیختگی‌ای در سکس برای ما ممکن نیست و به همین دلیل است که لذت در زندگی جنسی ما بسیار گذرا است.

جنسیت برای ما، دقیقاً به دلیل مبادله‌ی دخیل در آن، همیشه با اضطراب همراه می‌شود و بدون شک آن بخشی از کار خانگی است که بیش از همه مسئول نفرت از خودمان است. به علاوه، تجاری‌سازی بدن زنانه، احساس راحتی‌کردن با بدن‌مان را فارغ از شکل یا فرم ناممکن می‌سازد. هیچ زنی نمی‌تواند با رضایت جلو یک مرد لخت شود در حالی که می‌داند نه تنها ارزیابی می‌شود، بلکه استانداردهایی برای عملکرد بدن‌های زنانه وجود دارد که با آن‌ها سبک‌وسنگین می‌شود، که همه، مرد یا زن، از آن‌ها آگاهند، چرا که همه‌جا در اطراف‌مان، بر روی هر دیواری در شهرهای‌مان و صفحه‌ی تلویزیون، بزرگ چاپ شده است. اطلاع از آنکه ما به نحوی داریم خودمان را می‌فروشیم، اعتماد به نفس‌مان و لذت‌مان از بدن‌مان را نابود کرده است.

به این دلیل است که لاغرمردنی باشیم یا چاق‌وچله، دماغ دراز داشته باشیم یا کوتاه، قدبلند باشیم یا کوتاه، همگی از بدن‌های‌مان متنفریم. از آن نفرت داریم چرا که ما را عادت داده‌اند آن را از بیرون ببینیم، با چشمان مردانی که ملاقات می‌کنیم و با بدن‌بازاری که در ذهن داریم. از آن متنفریم چرا که عادت کرده‌ایم به آن در مقام چیزی برای فروش فکر کنیم، چیزی که از ما بیگانه شده است و همواره برضد ما است. از آن نفرت داریم چرا که می‌دانیم بسیاری چیزها به آن وابسته است. اینکه آیا شغلی خوب نصیبمان می‌شود یا شغلی بد (در ازدواج یا در خارج از خانه)، اینکه می‌توانیم مقداری قدرت اجتماعی کسب کنیم و شریکی پیدا کنیم برای مبارزه با تنهایی که در سن پیری و نیز اغلب در دوران جوانی در انتظار ما است، همگی به این مسئله وابسته است که بدن ما چگونه به نظر می‌رسد. و ما همواره ترس آن را داریم که بدنمان ممکن است به ضد ما تبدیل شود، ممکن است چاق شویم، چین‌وچروک پیدا کنیم، زود پیر شویم، مردم را نسبت به خودمان بی‌تفاوت کنیم، حق‌مان برای داشتن صمیمیت را از دست بدهیم، شانس‌مان برای لمس‌شدن یا در آغوش گرفته‌شدن را ببازیم.

در مجموع ما بسیار بیشتر از آنکه بخواهیم از عشق‌بازی لذت ببریم، مشغول اجرا هستیم، مشغول لذت‌بخشی و بسیار مرعوب از شکست. احساس ارزش‌مان در هر رابطه‌ی جنسی در معرض خطر است. اگر مردی به ما بگوید خوب عشق‌ورزی می‌کنیم و او را تحریک می‌کنیم، چه عشق‌بازی با او را دوست داشته

باشیم و چه نداشته باشیم، احساس خوبی به ما دست می‌دهد و احساس قدرت‌مان را تقویت می‌کند، حتا اگر بدانیم که پس از آن هنوز باید ظرف‌ها را بشوریم. اما هیچ‌وقت اجازه نداریم که مبادله‌ی دخیل در آن را فراموش کنیم چرا که هرگز از ارزش-رابطه در رابطه‌ی عشقی‌مان با یک مرد استعلا^۲ نمی‌بخشیم. «چقدر؟» سوالی است که همیشه بر تجربه‌مان از جنسیت حکمرانی می‌کند. بیشتر مواجهاات جنسی‌مان صرف محاسبات می‌شود. ما آه می‌کشیم، هق‌هق می‌کنیم، نفس‌نفس می‌زنیم، له‌له می‌زنیم و در تخت بالا و پایین می‌پریم اما در همان حین مغزمان به محاسبه‌ی «چقدر» ادامه می‌دهد- چقدر از خودمان را می‌توانیم عرضه کنیم قبل از آنکه خودمان را ببازیم یا ارزان فروخته باشیم، در عوض چقدر گیرمان می‌آید؟ اگر قرار اولمان است، اجازه دهیم که او چقدر به چنگ آورد: می‌تواند تا بالای دامنمان برود، بلوزمان را باز کند، انگشتش را زیر سوتینمان ببرد؟ در چه لحظه‌ای باید به او بگوییم «بسه!»؟ با چه میزان جدیتی باید امتناع کنیم؟ چه موقع باید به او بگوییم که از او خوشمان می‌آید تا پیش خودش فکر نکند که ما «ارزان» هستیم؟

نرخ را بالا نگه دار- قانون این است، حداقل قانونی که به ما آموخته شده است. اگر دیگر در تخت هستیم، محاسبات حتا پیچیده‌تر هم می‌شوند چرا که باید شانس باردار شدن‌مان را نیز محاسبه کنیم که به این معنا است که در خلال آه‌کشیدن، نفس‌نفس‌زدن و سایر نمایش‌های اشتیاق باید همچنین به سرعت جدول زمانی پرودمان را گیر بیاوریم. اما تمارض به تحریک در حین کنش جنسی، در غیاب ارگاسم، اضافه کاری و از نوع سخت آن است چرا که زمانی که دارید تمارض می‌کنید هرگز نمی‌دانید تا کجا باید پیش بروید و همواره به این می‌انجامد که از ترس کافی نبودن، بیشتر انجام دهید.

به راستی مبارزات زیادی انجام شده است و قدرت به نفع ما جهش چشمگیری داشته است تا نهایتاً شروع به پذیرش آن کنیم که هیچ/تفاهقی رخ نمی‌داد.

منبع:

Federici, Silvia "Why Sexuality Is Work (1975)" In *Revolution at Point Zero: Housework, Reproduction, And Feminist Struggle*, 23-27. PM Press. 2012

² Transcend